



۶۴

Pesaran, H. "Economic developement and revolutionary upheavals in Iran" Trinity college, Cambridge university. published in cambridge journal of economics 1980, september.

Pouyan, A.P. (1975) On the necsecity of armed struggle and the refutation of the theory of survival, New York.

Simpson, R. and Simpson, I.H. (eds.) (1981) Research in the sociology of work, A reseearch annual, No. 1.

Spalding, H. (1977) Organized labour in latin America New York: New York university press.

Therborn, Goran (1983) "Why some classes are more successful than others" in New Left review, No. 138.

Van Onselen, Ch. (1976) Chibaro: African mine labour in souther Rnodesia 1900-33, London: Pluto press.

Daftary, F. and Borghaii, M. (1976) Multinational enterprises and employment in Iran, -- working paper.

Dunkerley, J. (1984) Rebellion in the veins: political struggle in Bolivia, 1952-1982, London, Verso press.

Fanon, F. (1967) The wretched of the earth, London: Penguin.

Floor, W. (1982) Labour unionism, law and conditions in Iran, Durham University press, Occational papers, No. 26, 1985.

Ghotbi, A. Iran: Where to begin? London.

Halliday, F. (1978) Iran: Dictatorship and developemsent London: penguin.

Huglund, E. (1982) Land and revolution in Iran, 1966-1980, Texas university press.

Lajevardi, H. (1985) Labour unions and autocracy in Iran, Syuavuse university press, 1985.

Livernash, E. and K. Argheyd. "Iran", in Albert, A. Blum (ed) International handbook of industrial relations, 1981, Green wood press.

Neuman, Frantz (1969) Behmoth: the structure and practice of nationl socialism, 1933-44, London: Cass.

۱۰- برای تجزیه و تحلیل تجربیات کنترل کارگری در کشورهای جهان سوم رجوع کنید به کتاب زیر چاپ نویسنده مقاله: 'WORKERS PARTICIPATION AND THE STATE IN THE THIRD WORLD, LONDON, 1988.

۱۱- برای تجزیه و تحلیل مفصل جنبش کنترل کارگری در ایران رجوع کنید به آصف بیات «تجربه شوراهاى کارگرى در انقلاب ایران»، الفباء، شماره ۴، و همینطور به ASSEF BAYAT, WORKERS AND REVOLUTION IN IRAN, LONDON, ZED BOOKS, 1987.

REFERENCES

Abrahamian, E. (1981) "strengths and weaknesses of labour movement in Iran, 1941-1953", in M.E. Bonnie and N.keddie (eds) continuity and change in modern Iran, New York, 1981.

Abrahamian, E. (1982) "Iran between two revolutions, New Jersey: Princeton University press.

Bank Markazi Iran (1971) statistics of the registered and abolished enterprises in the large cities: The first nine month of 1349 (1970-71). Dept. of economic statistics, unpublished report, Tehran (in farsi).

Bayat, A. (1983) Iran: workers' control after the revolution", Merip reports, No. 113.

Bayat, A. (1987) workers and revolution in Iran: A third world experience of workers' control, London: Zed books.

Chaqueri, C. (ed) (1978) The conditions of working class in Iran, A documentary history, Mazdak books.

۶- برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع کنید به کتاب مؤلف
WORKERS AND REVOLUTION IN IRAN فصل چهارم و یا ص
۴۲-۴۵.

۸- این «آگاهی صنعتی» را می توان در نظر زیر که توسط یکی از
کارگران کارخانه زاگروس بیان شده مشاهده نمود:
«وقتی که ما به این کارخانه آمدیم آن اول ها (۱۶/۵ سال قبل)، ما یک
مقداری رفاه داشتیم اینجا. برای همین کارگر کلاً ساکت بود، کارگر کارش
را می کرد، و از آنجا که می دید که بلاخره یک آب باریکه ای هست که میاد
(درآمد منظم) بلاخره کلاً راضی بود. ولی حالا از این زندگی بیزار است.
خود من یکی حالا نزدیک ۱۶/۵ سال است که توی کارخانه کار می کنم. حالا
دولت میگوید که وام نمیده!؟ منی که اینجا ۱۵ سال کار کرده ام و حالا ۴۰ سال
دارم - اگر من نتوانم وام بگیرم، دیگه می خواهی چکار کنم؟ دولت باید مداخله
بکند، باید وسایل آسایش فراهم بکند... بلکه شاید کارگر بتواند یک خانه ای
یا چیزی بخره و یا بسازه...»

۹- برای مثال نگاه کنید به:

ROBERT E. LIVERNASH AND K. ARGHEYD "IRAN", in
ALBERT A. BLUM (ed) INTERNATIONAL HANDBOOK OF
INDUSTRIAL RELATIONS, 1981, GREEN WOOD PRESS.
هیچ جای این نوشته، مؤلفین اشاره نمی کنند که اعتصابات در ایران غیر قانونی
بود، و یا اینکه ساواک در درون سندیکاها کارگری و اداره حفاظت در محیط
های کار فعال بود. در حالیکه نویسندگان راجع به وقوع اعتصابات اشاراتی
دارند، معذالک این اعتصابان که گویی اعتصابات اصولاً یک امر مجاز بود:
«تعداد انگشت شماری از اعتصابات (با وجود اینکه تعداد آنها قابل توجه بود)
در واقع رسمی بودند بدان معنایی که این واژه در ایالات متحده امریکا شناخته
شده است. سندیکاها بنابر بطور رسمی اعتصابات و یا توافق متعاقب
اعتصابات را کنترل یا تنظیم می نمودند...» (همان، ص، ۲۷۳) (تأکید از
ماست)

۲- خسرو شاکری چنډین جلد از مدارك مربوط به جنبش کارگری، کمونیستی و سوسیالیستی تألیف کرده است. در اینجا ما بطور مشخص به نسخه انگلیسی - آلمانی و فرانسوی او که در سال ۱۹۷۸ منتشر شده اشاره می‌کنیم. در میان این آثار، کتاب حبیب لاجوردی از ارزش متمایزی برخوردار است، چرا که آن در برگیرنده کار تاریخی است که تاکنون راجع به طبقه کارگرایران منتشر گردیده و دوره بین نقطه آغازین جنبش کارگری ایران را تا سالهای ۱۹۶۰ را در بر می‌گیرد. دوره بین سالهای ۵۵-۱۳۴۵ و بعد از آن به اختصار بررسی گردیده اند. این کتاب در حالیکه از ارزش کار تجربی - تاریخی خاصی برخوردار است، ولی بنظر ما بطور تلویحی بر اساس دو فرضیه نظری غیر موجه بنا شده است. اول اینکه، در طول کتاب ما شاهد وجود یک رابطه جبری بین شرایط سیاسی (آزاد- محدود) و سازماندهی کارگری (سازماندهی - فقدان سازماندهی) هستیم. دیگر اینکه، رابطه میان قدرت دولتی و سازمانهای مستقل دولتی (بویژه سازمانهای کارگری) از منطق (ZERO-SUM-GAME) تبعیت می‌کنند. بر طبق این منطق، هنگامیکه دولت در موقعیت ضعیفی قرار دارد، سازمانهای کارگری قدرتمند، و زمانیکه دولت قوی است، سازمانهای کارگری ضعیف و یا بکل غایب هستند.

۳- این اطلاعات بعنوان بخشی از کار تحقیقی ما در سالهای ۶۰-۱۳۵۹ در ایران جمع آوری گردید. در این بررسیها ۱۴ واحد صنعتی مدرن در شهرهای تهران، کرج و تبریز مورد مطالعه قرار گرفتند. بغیر از مصاحبه هایی که با کارگران این واحدهای صنعتی انجام گرفت، مصاحبه های سیستماتیکي هم با کارگران صنعتی در ۳ بیمارستان بعمل آمد.

۴- مدیر یکی از کارخانجات در تهران - سهندا - شرح داد که چگونه کمبود نیروی کار آنها را می‌داشت «به جاده تهران - کرج برویم و کارگران ساختمانی (مهاجر) را تور بزنیم».

۵- اینگونه موقعیت ممتاز این بخش از کارگران، برخی از متفکران اجتماعی، از جمله فرانتس فانون، را وامی‌داشت که این لایه از طبقه کارگر در کشورهای جهان سوم را بعنوان «آریستوکراسی کارگری» ارزیابی کنند. (فانون، ۱۹۶۷، فصل دوم)

زمینه نیست، به این دلیل ساده که در میانه سالهای ۱۳۵۰ که دیکتاتوری شاه به همان روال سابق عمل می کرد همین کارگران درگیر تشدید فعالیتهای کارگری در محیط کار بودند.

از سوی دیگر چنین تقلیل گرایی سیاسی (POLITICAL REDUCTIONISM) حاصل برخی اشکالات مهم نظری است که می توان پی آمدهای آنرا عمومیت داد. در درجه نخست، این نوع برخورد تلویحاً به معنای پذیرش رابطه «معادله ای مساوی با صفر» (ZERO-SUM-GAME) بین قدرت دولت از یکسو و سازماندهی فعالیتهای سیاسی بطور عموم و فعالیتهای کارگری بطور اخص از سوی دیگر می باشد. به عبارت روشن تر، این بدین معناست که زمانی که دولت نیرومند است، مبارزه علیه آن (مثلاً در غالب سازمانهای کارگری) ضعیف و یا کلاً غایب است؛ و هنگامی که دولت ضعیف است، مبارزه قوت میگیرد. گوران تر بورن (۱۹۸۳) جامعه شناس سوئدی، در تحقیقات خود نشان داده است که طرح چنین رابطه و اتخاذ چنین نتیجه ای غیر قابل قبول است. در درجه دوم، این تقلیل گرایی سیاسی بر اساس یک فرضیه غیر موجه قرار دارد که بموجب آن رابطه بین شرایط سیاسی (آزاد یا محدود) و حرکات کارگری (متشکل، غیرمتشکل) بصورت رابطه جبری بنا شده است. بر اساس فرضیه اخیر، مثلاً گفته می شود که شرایط آزاد، نیروی کار بطور اتوماتیک سازمانهای مستقل خود را آورد. ما در این مقاله بحث نمودیم که پیوند بین شرایط سیاسی و حرکات یا فعالیتهای کارگری تنها یک پیوند مشروط (CONTINGENT) است. عواملی که این پیوند را مشروط می سازند عبارتند از: آگاهی های کارگری، درجه سنت سازماندهی، کیفیت رهبری و بالاخره درجه گسترش ایدئولوژی کورپوراتیسم در میان کارگران.



پی نوشت ها

۱- این فرضیه ها در واقع پایه تئوریک سازمان چریکی در ایران را تشکیل می دادند. اینکه این سازمانها به مبارزه مسلحانه روی می آوردند بر اساس ارزیابی شان از عدم امکان کار سیاسی توده ای بود.

بحث نمودیم، ب) تجربه و خاطره ناخوشایند کارگران از سندیکا‌های دولتی در دوران رژیم شاه در مصاحبه‌های ما تقریباً هیچ کارگری از تشکیل «سندیکا» استقبال ننمود، و بالاخره ج) کسب شکل نوینی از آگاهی، یعنی «آگاهی کنترل کارگری». و ما آنرا با واژه «ایدئولوژی صاحب اختیار بودن» توضیح داده ایم. این ایده که از دستاوردهای انقلاب بود، در عین حال بازگوکننده این خواست کارگران بود که «ما مبارزه کرده ایم و گذشته را شکست داده ایم، حالا حق داریم تا آینده‌آمان را تعیین کنیم».

شوراها عبارت بودند از، شکل سازمانی اشتیاق قوی کارگران به کنترل بر پویش تولید و امور اجرایی آن. شوراها شکلی خاص از سازماندهی در محیط کار بودند که می‌خواستند کنترل کارگران را بر سازماندهی تولید گسترش داده، اتوریته مدیریت را محدود کرده و روابط کار را دمکراتیزه کنند. از این رو، عملکرد و اهداف شوراها ورای وظایف و عملکردهای عمومی سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری می‌رود و فعالیتهای آنها معمولاً فراتر از مسائل مربوط به دستمزد و شرایط کاریست. در مبارزات روزانه، شوراها نه تنها حول مسائلی نظیر دستمزد و شرایط کار فعالیت می‌کردند، بلکه به مسائلی از قبیل استخدام، اخراج، تولید، قیمت گذاری و حتی سرمایه‌گذاری نیز توجه خاص داشتند. (۱۱)

۵- نتیجه‌گیری

در دهه ۵۵-۱۳۴۵ نیروی کار صنعتی عموماً فاقد یک سازمان کارگری مستقل خود بود. بسیاری از بررسیها و مباحث موجود دچار تقلیل‌گرایی سیاسی هستند. بدین معنی که عدم سازمانیابی طبقه کارگر در این دوره را تنها به کنترل سیاسی رژیم شاه نسبت می‌دهند. و به اعتقاد آنها سرکوب سیاسی دولت شاه مانع سازمانیابی مستقل کارگران بود.

این نظریه از هر دو جنبه تجربی و تئوریک غیر قابل قبول بنظر می‌رسد. چنانکه در این نوشته بحث شد، عنصر سیاسی قادر به توضیح کافی در این

برایشان بی اهمیت بود. ولی در ۳ کارخانه دیگر، رهبران سندیکاها مبارز و نسبت به منافع توده اعضا خود وفادار بودند. این مورد اخیر ما را به بعد و نقش دیگر سندیکاهای دوران شاه می رساند. واقعیت این بود که کارگران مجرب همواره در تلاش بودند تا سندیکای موجود را تا حد امکان به ابزارهای قانونی جهت دستیابی به خواستهای خود بدل سازند. با چنین بینشی، آنها در حقیقت ماهیت و نقش سندیکاهای دولتی را به نفع خویش تغییر می دادند. برای مثال، در سالهای اولیه دهه ۱۳۵۰، در کارخانه ماشین سازی تبریز، آقای (...) عضو مبارز سندیکا بود که حتی (بخاطر فعالیتهای اتحادیه ای) به زندان افتاد». (مصاحبه ی مؤلف)

باید تأکید نمود که تلاش کارگران در تغییر ماهیت سندیکاهای دولتی جهت منافع خود نتوانست منتهی به نهادی شدن این فعالیتهای در ایجاد اتحادیه های مستقل کارگران در زمان شاه شود. اینگونه تلاشها بناگزیر موقتی و پراکنده بود و اتحادیه های کارگری دولتی عموماً تحت کنترل، وابسته و غیر مؤثر باقی ماندند. دقیقاً بدلیل همین خصلت و سترون بودن این سندیکاها بود که فعالیتهای مستقل کارگری در اوایل دهه ۱۳۵۰ خارج از ساخت رسمی سندیکاهای دولتی انجام می شد. میتوان گفت نطفه های نهادی سازمانهای مستقل کارگران در آغاز بسته شدن بودند که دوران جدیدی با رخداد انقلاب ۱۳۵۷ آغاز گردید.

انقلاب بهمن بجای اینکه زمینه ی رشد اتحادیه های کارگری را فراهم آورد، پویش شکل گیری این نهادها را قطع نمود. و از این حیث در میان انقلابهای قرن بیستم، انقلاب ایران را باید استثنائی دانست که در آن پس از انقلاب رشد و سازمانیابی اتحادیه ای سندیکایی متوقف شده و در عوض سازمانهایی بمراتب متکامل تر از سندیکاها انکشاف یافتند. در کشورهای روسیه، شیلی و پرتغال، جنبشهای انقلابی منجر به ظهور سازمانهای اتحادیه ای و نیز سازمانهای کنترل کارگری گردید. از طرف دیگر، در پی انقلاب کوبا، موزامبیک و نیکاراگوئه، بطور کلی سازمانهای اتحادیه ای رشد یافتند. (۱۰) ولی در ایران، نه اتحادیه های کارگری، بلکه شوراهای کارگری با تمایل قوی به کنترل از درون محیط های کار صنعتی سر برآوردند. علت این امر مربوط میشود به: الف) فقدان سازمانهای مستقل اتحادیه ای که پیش تر سبب آنرا

یک جنبش اتحادیه ای سراسری تحت نفوذ حزب توده، باز می گردد. دولت قوام در آن سالها جهت تضعیف این اتحادیه، تلاش نمود سندیکاها را بدیل کارگری را بوجود آورد. این نوع سندیکاها از تعداد ۱۶ در سال ۱۳۴۳ به تعداد ۵۱۹ در سال ۱۳۵۱ رسیده و در بخشهای صنایع و خدمات گسترش یافتند (LIVERNASH and ARGHEYD ۱۹۸۱، ص ۲۶۷) سندیکاها گرچه دارای حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی بودند، ولی قانوناً حق درگیری در فعالیتهای سیاسی و اعتصاب را نداشتند. بعد از کودتای ۱۳۳۳ و سرکوب شورای متحده، اتحادیه های دولتی تنها سازمانهای نهادی شده کارگری بحساب می آمدند.

در باره اینگونه اتحادیه ها دو نظریه متفاوت موجود است و بینش نخست، سندیکاها را دولتی را بعنوان سازمانهای بر حق کارگران ایران می داند که در یک فضای ظاهراً لیبرال بعنوان یکی از رؤس مثلث نیروی کار، مدیریت کارفرما و دولت عمل می کند. (۹)

نظریه دوم از دیدگاه چپ ایران مطرح است که این سندیکاها را سازمانهایی که کاملاً تحت سیطره منافع کارفرمایان و پر از عناصر ساواکی بودند ارزیابی می کند. ولی بنظر می رسد که واقعیت چیز دیگری است. سندیکاها موجود در دوره رژیم شاه، منعکس کننده نقش تضادآمیز اتحادیه های کارگری تحت نظام سرمایه داری است، یعنی تطابق از یک سو و تعارض از سوی دیگر. در عین حال سندیکاها موجود در ایران حاصل خصلت دیگری نیز بودند که عبارت بود از تحت نظر داشتن فعالیتهای کارگران. بطور خلاصه به عنوان مکانیزم کنترل کارگران عمل کرده و نارضایتی آنها را از طریق یک کانال قابل کنترل به فرجام سریع و صلح آمیزی منتهی می ساختند. چنانکه کارگری از کارخانه سایپا حکایت می کرد که «ما سندیکا داشتیم، ولی فعالیتهایش خیلی محدود بود. هیچوقت به آنها قدرت نمی دادند که کارفرما را به زیر سؤال بکشند. برای همین هم بود که آنها فقط در ظاهر نماینده کارگر بودند. در واقعیت آنها نماینده کارفرما بودند». بعلاوه، در بررسی ما از ۱۲ کارخانه، در ۵ کارخانه «نماینده کارگران» رسماً بوسیله ساواک استخدام شده بودند. یکی از کارخانه ها اساساً فاقد سندیکا بود، در ۳ کارخانه، رهبران سندیکاها اگر چه مستقیماً در استخدام ساواک نبودند، ولی منافع کارگران

چندتا کارگری را با خودشان بردند و باینصورت اعتراض ما را خفه کردند...»

مصاحبه های ما با کارگران در عین حال نشانگر اینست که حرکات کارگری، چنانکه معمولاً ادعا می شود، خودانگیخته نبودند. این حرکات در این زمان بوسیله کارگران مجرب و رادیکال بطور مخفیانه سازمان داده می شدند. شواهد موجود اینگونه سازماندهی ها را در کارخانجاتی نظیر سایپا، کاترپیلار و زامیاد در تهران تأیید می کنند. در کارخانه مبل محبوبی در تهران «ما یکنفر را مأمور کرده بودیم که وقتی یک غریبه ای (از عناصر مدیریت) وارد کارگاه میشد او ۳ بار زنگ می زد. آنوقت ما ظاهراً مشغول کار می شدیم، وگرنه تولید نبود.» (مصاحبه مؤلف) در کارخانه کاترپیلار در تهران کارگران مجرب توانستند «یک سلول مخفی بوجود بیاورند... این سلول درگیر انواع فعالیت های سیاسی در اینجا بود... اگر لازم میشد می رفت به کارخانجات دیگر برای سازماندهی...» نقل شده در (احمد قطبی، ۱۳۵۸، ص ۹۴ و ۱۰۵).

واقعیت اینست که در هر دوره، یعنی دهه بین ۱۳۴۵-۵۵ و بعد از آن، کارگران مجرب و آگاه مقاومت های پراکنده توده ها را هماهنگ می کردند. ولی باید توجه داشت که درجه موقعیت در هر یک از این دوره ها تقریباً بطور کامل بستگی به واکنش توده ی کارگران داشته است. بنظر ما، در دوره نخست این دهه (۱۳۴۵-۵۵) توده کارگران تمایلی به ارائه ی پاسخ مثبت به «رهبران» شان نداشتند (به دلایلی که در پیش گفته شد)، در حالیکه در دوره دوم در برخی از موارد عکس العمل کارگران مثبت بود. این پاسخ مثبت را باید مستقیماً معلول تغییر ذهنیت توده کارگران، یعنی دستیابی به «آگاهی صنعتی» دانست.

۴ نقش سندیکا های دولتی

در اینجا شاید سؤال شود که نقش سندیکا های دولتی در این بین چه بود؟ قانون کار، تأسیس سندیکا های کارگری را برسمیت شمرد. در واقع تاریخ «حمایت» دولت از ایجاد نوع بخصوصی از سندیکاها به سال های بعد از جنگ دوم جهانی، یعنی زمانی که شورای متحده مرکزی اتحادیه کارگری ایران بعنوان

قانون کار به رسمیت شناخته شده بود، در عمل (بهجز در صنعت نفت) از اهمیت بسیار ناچیزی برخوردار بود. از اینرو کارگران متخصص که در پی درخواست دستمزد بالایی برمیآمدند به اجبار می بایستی از کارخانه ای به کارخانه دیگر در حال نوسان باشند. در جهت مبارزه با این روند و ایجاد یک نیروی کار صنعتی با ثبات وزارت کار در اوایل سالهای ۱۳۵۰ سیاست طبقه بندی مشاغل را در پی مشاورات سازمان بین المللی کار به اجرا درآورد. بطور دقیق تر، هدف طبقه بندی مشاغل عبارت بود از جذب و با ثبات کردن نیروی کار ماهر و متخصص بوسیله ایجاد « بازار کار بومی » (internal labour market)، در بنگاههای اقتصادی بر اساس مقررات و عرف بازنشستگی، ارشدیت (seniority)، و سیستم مزایایی. در این رابطه عامل مهارت و سابقه کار بعنوان دو معیار تعیین کننده در این برنامه برسمیت شناخته شدند.

از جانب دیگر، مبارزه جویی در محیط کار، پیش از هر چیز خود را در وجه حرکات جمعی کارگری از جمله اعتصابات نشان داد. یک گزارش حاکی است که تعداد اعتصابات از « تعداد انگشت شمار در سال ۱۳۵۱، به تعداد سالیانه ۲۰ تا ۳۰ در سال ۱۳۵۴ » افزایش یافت (F. Halliday، ۱۹۷۸، ص ۲۰۶). مصاحبه های ما در سال ۱۳۵۰-۶۰ این نکته را که مبارزات کارگری در نیمه سالهای ۱۳۵۰ در صنایع کشور گسترش یافته بود را تأیید میکند. برای مثال، در کارخانه ماشین سازی تبریز بقول یکی از کارگران، «در سال ۱۳۵۱ ما یک اعتصاب داشتیم. کارخانه برای ۱۰ روز بسته شد. می خواستند (مدیریت) ما را ببندازند بیرون... اعتصاب به خاطر مسایل رفاهی و غیره بود؛ کارمندا ۲۴ روز مرخصی سالیانه داشتند، ولی ماها ۱۲ روز؛ بعلاوه ما حق مسکن هم می خواستیم...» اعتصابات مشابهی در کارخانجاتی از قبیل ایران ترانسفورماتور، ارج، فیلیپس، سایپا و زامیاد صورت گرفت. در بعضی موارد، اعتصابات به صورت خودانگیخته درمی آمدند. یکی از کارگران کارخانه ارج یکی از این حرکتها را که در ۱۳۵۵ اتفاق افتاد را چنین یادکرد: « تقریباً موقع ظهر بود که ما رفتیم برای نهار. نهار ما طوری بود که نمی شد آن را خورد. کتلت داشتیم. بچه ها که اینطور دیدند شروع کردند کتلت ها را پرت می کردند به سقف؛ بعدش زدند و میز و صندلی ها را خرد کردند. بعداً تقریباً ۳ بعدازظهر بود که ۴-۳ ماشین ارتشی ریختند به اینجا. خلاصه

گرفت که زمینه خاص فرهنگی و سنتی یک گروه از کارگران مهاجر روستایی میتواند عامل مبارزه جویی آنان، و نه محافظه کاری شان، در محیط کار صنعتی به حساب آید. از قضا، ما در این نوشته آن کارگرانی را خشنود در کار کارخانه ای و در نتیجه «محافظه کار» ارزیابی نموده ایم که کلاً پیشینه دهقانی داشته و تازه کار بوده اند. ولی باید توجه داشت که برای توضیح «محافظه کاری» این کارگران در دهه ۵۵-۱۳۴۵ استدلال خود را مبنی بر محافظه کاری ذاتی دهقانان استوار ننموده، بلکه علت خاص تاریخی را ذکر کردیم (۷).

بهر رو، در سالهای نیمه دهه ۱۳۵۰، محیط کار صنعتی تغییر نمود، بطوریکه علیرغم دیکتاتوری دولت شاه، کارگران کارخانه ای شروع به فعالیت های کارگری کردند. علت بدین خاطر بود که کارگران کارخانه ای آغاز به کسب «ذهنیت» نوین نمودند که عنصر اساسی آن را میتوان «آگاهی صنعتی» (INDUSTRIAL CONSCIOUSNESS) نامید. منظور ما از این مفهوم، آن آگاهی است که عناصر تشکیل دهنده خود را از روابط صنعتی، زندگی شهری و محیط کار صنعتی کسب میکند. در این زمان، کارگران، همان کارگران با پیشینه دهقانی، خود را در شرایطی می دیدند که در آن نگرانی، دیگر نگرانی مشقت و رنج زندگی روستایی و یا نگرانی امنیت شغلی در کار کارخانه ای نبود. بلکه تمایلات، نگرانی ها و نقطه توجه آنان حالا دیگر تغییر نموده و عبارت شده از مشقت و رنج کار کارخانه ای: شرایط کار، انضباط کار صنعتی، کمبود دستمزد، مشکل مسکن، تورم، تبعیض، اتوریته گرایی مدیران در محل کار و غیره (۸). ظهور این چنین آگاهی صنعتی، در اواسط دهه ۱۳۴۰، توسط کارگرانی که اکنون مجهز به مهارت فنی و صنعتی گردیده بودند، خود را به شکل مقاومت های فردی (برای مثال، به شکل میزان بالای تحرك "high turn over" و یا کارشکنی) و نیز مبارزه جمعی در محیط کار (گرچه نه هنوز در شکل سازماندهی اتحادیه ای) نشان داد. میزان بالای تحرك، عبارت بود از انعکاس مقاومت انفرادی نیروی کار ماهر و متخصص، که اکنون داشت به اهمیت و پایگاه خود پی میبرد. در سال ۱۳۵۳ درجه تحرك در شرکتهای چند ملیتی عبارت بود از: ۲۵ درصد در صنعت نساجی، ۱۸ درصد صنعت شیمیایی و ۱۵ درصد صنعت اتوموبیل (DAFTARY AND BORGHAII, ۱۹۷۶). با وجودیکه قراردادهای دسته جمعی آزاد توسط

نویسنه از این رو زمانیکه این کارگران وضعیت فعلی خود را با گذشته ای که با بیکاری، بدهکاری، نیاز به نقدینگی، فقدان خدمات درمانی و غیره توأم بود مقایسه میکردند، خود را در موقعیت ممتازتری می دیدند. (۵) بدین سبب، این کارگران شاید بر خلاف دیگر کارگرانی که از سابقه ی طولانی کار صنعتی برخوردار بودند، انگیزه ای برای سازماندهی مخفی اتحادیه ای که بدون تردید همراه با مخاطرات سیاسی بود نداشتند. شاید بتوان «محافظه کاری» این کارگران را حاصل عمل عقلانی آنان دانست و نه «آگاهی کاذب».

در عین حال، برخورد و تلقی این کارگران تلاشهای کارگران مجرب «پیشرو» را که در پی سازماندهی آنها بر می آمدند، بسیار مشکل می نمود. زیرا، چنانکه قبلاً نیز اشاره گردید، فعالیت تهییجی «رهبران» تنها زمانی مؤثر می افتد که توسط توده کارگران درک و مورد حمایت عملی قرار گیرد. در این دوره، تفرقه بین کارگران با سابقه از یک سو و کارگران جدید و کم سابقه از سوی دیگر، خصلت عمده طبقه کارگر در کارخانه ها بود. در کارخانجات ایران هنوز واژه های «کارگر قدیمی» و «کارگر جدید» که حامل معنای خاصی نیستند مورد استفاده قرار میشود. چنین واژه هایی در واقع بیانگر یک قشربندی مهم در بین کارگران است. پی آمدهای منفی این جدایی، در رابطه با فعالیت های سازماندهی کارگران «پیشرو» در موارد متعدد از جمله در جریان اعتصاب کارگران کنترات کار صنعت نفت در سال ۱۳۵۴ که با شکست روبرو شد، خود را نشان دادند. (۶)

در اینجا، باید تأکید کنیم که بحث ما راجع به ذهنیت و تلقیات کارگران روستایی با بینش معمول ایکه مهاجرین روستایی را با پیشداوری محافظه کار، عقب مانده و خرده بورژوا و غیره تصور میکند، تفاوت دارد. بینش متداول «دهقان» را که مرجع طبقاتی کارگران مهاجر است، مقوله ای همگون فرض میکند که حامل خصایل ثابت و ذاتی از قبیل تمایل به مالکیت، خرده گرایی، کوتاه فکری، اعتقاد به تغییرناپذیری پدیده ها و غیره میباشد. واقعیت اینست که امروزه دیگر روشن شده است که «دهقان» یک هستی ناهمگون بوده و هر لایه آن موجد تمایل اجتماعی ویژه است. بعلاوه این تنوع در تمایلات ایدئولوژیک و خصایل فرهنگی میتواند به لحاظ اختلاف در تحولات تاریخی و فرهنگی مناطق مختلف یک کشور گسترده تر شود. بنابراین میتوان نتیجه

پیامدهای بسیاری در عدم سازمانیابی کارگران کارخانه ای در دهه ی مورد مطالعه داشته است. به عبارت روشن تر، بعد از ۱۳۴۵، این چنین نیروی کار جوان روستایی در صنایع شهری پیامدهای بسیاری در عدم سازمانیابی کارگران کارخانه ها در دهه تحت مطالعه داشته است. به عبارت روشن تر، بعد از ۱۳۴۵، این چنین نیروی کار خام روستایی طبقه کارگر کارخانه ای را بی قوام (DILUTE) کرد. هر کارخانه نوینی که بنا می شد، کارگران جدید و عمدتاً روستایی و غیر حرفه ای به استخدام آن در می آمدند. از سالهای انتهایی دهه ۱۳۴۰ میانگین نرخ رشد سالیانه نیروی کار صنعتی بالغ بر ۸ درصد گردید. این رقم در نقاط شهری که جزو مراکز صنعتی محسوب می شدند برتر از میانگین بود. شواهد موجود نشان می دهند که بیش از ۵۴ درصد آن را واحدهای صنعتی تشکیل می دادند. مثلاً، در ۹ ماهه اول ۱۳۴۸ به تنهایی در تهران بالغ بر ۵۶۲ واحد اقتصادی جدید تاسیس شدند، در حالیکه سهم بقیه نقاط کشور در همان دوره تنها ۱۲۲ واحد بود. این رقم در سال ۱۳۴۹ در مورد تهران به ۵۴۵ واحد اقتصادی و در مورد سایر نقاط کشور به ۱۶۴ واحد رسید. (بانک مرکزی ایران، ۱۹۷۰، ص ۴). بسیاری از کارخانجاتی که من در سالهای ۱۳۵۹-۶۰ از آنها بازدید کردم، عموماً در اواخر سالهای ۱۳۴۰ تاسیس شده بودند. این مشاهده نشانگر اینست که کارگران تازه استخدام شده فاقد تجربه طولانی کار صنعتی، فاقد هر گونه سنت فعالیت کارگری در محیط های صنعتی بودند. در بررسی ما از کارگران کارخانجات تهران، بیش از ۸۰ درصد کارگران بطور مستقیم از روستا وارد کارخانه شده بودند. در یکی از کارخانجاتی که در ۱۳۴۵ تاسیس شده بود، بیش از ۹۰ درصد کارگران از تجربه کار صنعتی کمتر از ۵ سال برخوردار بودند. این یافته ها توسط نمونه گیری دیگری تأیید می شوند که بموجب آن در سال ۱۹۵۹ تنها ۷ درصد از کارگران کارخانه ای تهران را کارگران صنعتی تشکیل می دادند. گرچه حدود ۱۴ این کارگران به نوعی به کار دستمزدی (در بخش ساختمان، راه آهن و واردات دولتی) اشتغال داشتند.

چنین کارگرانی از مشقت زندگی در روستا گریخته بودند، کار در کارخانه را از جهات مختلف یک رویداد مثبت در زندگی شان ارزیابی میکردند. در ابتدای ورود، کار در کارخانه مساوی بود با امنیت شغلی، درآمد منظم، بهبود اقتصادی، بیمه ی درمانی، انواع مزایا و بالاخره منزلت اجتماعی

هر یک تنها یک هکتار و یا کمتر از یک هکتار زمین نصیبشان گردید، و سهم حدود ۷۵ درصد از خانوار روستایی هر یک کمتر از ۲ هکتار گردید (E. HOOGLUND، ۱۹۸۲، ص ۹۱). همچنان که دهقانان بی زمین و کم زمین بتدریج به اقتصاد پولی کشانده میشوند، بازار ملی رو به رشد گذاشت و جمعیت روستایی بدل به مصرف کنندگان کالاهاى ساخته شده شهرهایی میشدند که به سرعت در حال توسعه و گسترش بودند. اکنون یک نیروی کار عظیم جوان و آزاد شکل گرفته بود. سنگینی ناشی از عوامل فشار «push factors» در مناطق روستایی در قالب فقدان زمین زراعی، بیکاری، درآمد ناچیز و بویژه نیاز فزاینده به پول جهت تامین تقاضای بازار گسترده کالایی، همراه با رشد شتابان صنعتی در شهرهای عمده کشور باعث افزایش میزان مهاجرت شهری گردید. باوجودیکه مهاجرت شهری بیش از اصلاحات ارضی عمدتاً بعلت عوامل دفعی از رشد قابل توجهی برخوردار بود (بین سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۷ حدود ۲۵۰،۰۰۰ نفر)، معذالک انباشت گسترده متعاقب اصلاحات ارضی موجب افزایش میزان مهاجرت شد. بین سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۴ هر ساله بالغ بر ۳۳۰،۰۰۰ نفر به شهرها مهاجرت میکردند (A. BAYAT، ۱۹۸۷، فصل سوم). در نتیجه مهاجرت، مراکز عمده شهری شاهد درجه بالایی از نرخ رشد گردیدند. در طی سالهای ۷۴ - ۱۹۶۴ مهاجرین به تنهایی تا ۵۰ درصد از جمعیت شهری کشور را تشکیل می دادند (H. PESARAN، ۱۹۸۰، ص ۲۵).

چنین نیروی کار رها شده ای، از یکسو مازاد بر میزان نیاز صنعت سرمایه بر بود، که خود به معنی رشد بیکاری و گسترش «بخش غیر رسمی» (informal sector) است، و از جانب دیگر چنین نیروی کار عظیمی بطور کلی فاقد مهارت صنعتی بود. از اینرو، در نتیجه عرضه نیروی کار غیر ماهر در شرایط نیاز شدید به نیروی کار متخصص و ماهر در بخشهای توسعه یافته و مدرن، کارفرمایان را وادار به استخدام کم و بیش کارگران روستایی نمود. در چنین شرایطی کارفرمایان میتوانند هزینه تولید را با پرداخت دستمزد ناچیز کاهش دهند و در عین حال سعی نمایند کارگران روستایی را حین کار تحت تعلیم صنعتی قرار دهند.

بنظر ما، این عرضه ی مستقیم نیروی کار روستایی در صنایع شهری،

خوزستان گردید. موج نوین رشد صنعتی شدن در واقع حاصل تلاشهای مشترک سرمایه ی خارجی و داخلی و بویژه دولت بود. دولت با اتکا به کنترل انحصاری خود بر درآمد نفت و مجهز به ایدئولوژی مدرنیزه شدن سرمایه دارانه، از طریق ساخت زیربنایی و برنامه ریزی عمرانی و نیز سیاستهای پولی و سرمایه گذاری مستقیم، محرك اصلی صنعتی شدن کشور بود. برنامه های عمرانی پنجساله چهارچوب عمومی توسعه اقتصادی شدند، و طی برنامه های سوم (۱۹۴۷-۱۹۴۲) و چهارم (۱۹۴۸-۷۳) رشد اقتصادی قابل توجهی به تحقق پیوست. برای مثال، برنامه سوم که یک نرخ رشد ۷۴ درصدی را پیش بینی کرده بود به نرخ رشدی معادل ۸۴ درصد دست یافت. میزان رشد برنامه چهارم نیز که ۹۴ در نظر گرفته شده بود به ۱۲۵ درصد رسید. در طی برنامه چهارم و پیش از افزایش قیمت نفت، بخش صنعت از نرخ رشد متوسطی معادل ۱۳ درصد در سال برخوردار شد (E.R. LIVERNASH AND K.

ARGHED) (۱۹۸۱ص ۲۴-۲۲۳). افزایش قیمت نفت، در سال ۱۹۷۳ درآمد ناشی از نفت را از ۸۱۷ میلیون دلار در ۱۹۴۸ به ۲۲۵ میلیارد دلار و به حدود ۲۰ میلیارد دلار در سالهای ۷۷-۱۹۷۴ ترقی داد. برنامه پنجم، رشد سالیانه ۱۵ درصدی برای سالهای ۷۸-۱۹۷۳. در نظر گرفته بود، ولی به سبب افزایش فوق العاده و ناگهانی درآمد نفت در برنامه عمرانی تجدید نظری بعمل آمد که بموجب آن تولید محصول خالص ۳ برابر افزایش داده شد. نرخ رشد عملی در بین سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ به ترتیب به ارقام بیسابقه ۳۲ و ۴۲ درصد بالغ گردید. چنانکه دو اقتصاددان خاطر نشان کردند «براستی، هر شرکت در ایران، چه عمومی و چه خصوصی، برنامه سرمایه گذاری عظیمی را که به شدت متکی به تجهیزات و مواد وارداتی بود در نظر داشت» (همان، ص ۲۲۴). این چنین رشد شتابان در عین حال به معنای نیاز به نیروی کاری بود که بطور سرسام آوری گسترش میافت.

از جانب دیگر پویش انباشت سرمایه بمعنی تحول اساسی در روابط تولیدی در مناطق روستایی کشور نیز بود. برنامه اصلاحات ارضی که دولت شاه در نیمه اول سالهای ۱۳۴۰ مجری آن بود، روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری را در بخش کشاورزی واژگون نمود. زمین بطور نامساوی تقسیم گردید و نتیجتاً قشربندی جمعیت روستایی بر اساس روابط (کالایی) جدیدی بازتولید شد. در نتیجه اجرای اصلاحات ارضی بیش از یک سوم خانوارهای روستایی (حدود

سرکوبگر» (REPRESSIVE STATE) به آن دولتی اطلاق میشود که محدودیت های مختلفی (اعم از مجازات یا غیره) علیه آن گروه از مردم که موافق آن نیستند، اعمال میکند. این واژه در عین حال در مورد انواع و درجات مختلف کنترل اجتماعی نیز بکار گرفته میشود: الف) درجه تحمل آنها نسبت به مخالفین و یا درجه شدت محدودیت علیه آنها، ب) گستره اعمال محدودیت، بدین معنا که آیا اعمال محدودیت دولت علیه همه طبقات و گروههای اجتماعی است و یا علیه یک طبقه و گروه اجتماعی خاص، ج) ایدئولوژی سلطه و ابزار سلطه. بر این اساس میتوان مدعی شد که رژیم جمهوری اسلامی در ایران از دولت شاه سرکوبگر راست، ولی با این وجود، بنظر ما، طبقه کارگر صنعتی در تحت رژیم جمهوری اسلامی بیش از گذشته اعمال حرکات کارگری دارد و علت آن در رابطه با تجربه نوینی است که طبقه کارگر صنعتی در دوره انقلاب و پس از آن کسب کرده است. علاوه بر این، پوپولیسیم و حرکات « ضد امپریالیستی » دولت اسلامی به حرکات مبارزه جویانه کارگران، ناخواسته مشروعیت میبخشد. از جانب دیگر، بحث متکی به خود ویژه گی سرکوب دولت شاه بدان سبب غیر موجه مینماید که مبارزه جویی کارگری (LABOUR ACTIVISM) چنانکه بعدا روشن خواهد شد، در (اوایل و میانه دهه ۱۳۵۰، در زمانیکه دولت سرکوبگر شاه هنوز در قدرت بود، در صنایع ایران رو به رشد گذاشت.

به نظر ما، علت عدم وجود اتحادیه های کارگری در دهه ۱۹۴۵-۵۵ نه به سادگی در رابطه با سیاست سرکوب شاه، بلکه بافرایند شتابان انباشت سرمایه که از سالهای میانه ۱۳۴۰ آغاز شد و خود را در شکلی خاص از اصلاحات ارضی، گسترش سریع صنعتی و شکلبندی نوین طبقه کارگری صنعتی نمایان ساخت، در ارتباط است.

انباشت شتابان و موقعیت نیروی کار صنعتی:

دهه ۱۳۴۵-۵۵، شاهد پویش سریع انباشت سرمایه و صنعتی شدن ایران بود. این فرایند، به معنی بکار گیری استراتژی جایگزینی واردات (import substitution) بود که منتهی به توسعه صنایع سبک و «سرمایه» بر در مراکز شهری عمده از جمله تهران، کرج، قزوین، اصفهان، شیراز و منطقه

این بحث میتوان نتیجه گرفت. اول اینکه، نمیتوان به سادگی انگاشت که شرایط سیاسی آزاد ضرورتاً منجر به ظهور جنبش کارگری مستقل میگردد. مثلاً زمانیکه ایدئولوژی کورپوراتیستی در میان طبقه کارگر تسلط دارد. دیگر اینکه، از لحاظ نظری میتوان امکان فعالیت جنبش مستقل کارگری در شرایط خفقان سیاسی را تصور نمود. در واقعیت تاریخی ما شاهد چنین امکانی بوده ایم: در رودزیای سالهای ۱۹۲۰ در بولیوی تحت حکومت نظامی (VANONSELEN) ۱۹۷۶، و در شیلی در شرایط دیکتاتوری پینوشه (DUNKERLEY) ۱۹۸۴، کارگران در سازمانهای مستقل و البته مخفی خود، فعال بوده اند.

۳- مورد ایران: یک ملاحظه تاریخی.

در آغاز باید متذکر شد که تاکنون تحقیقات تاریخی جامعی راجع به شرایط طبقه کارگر ایران در دهه ۵۵-۱۳۴۵ انجام نشده است. آثار معدودی که درباره جنبش اتحادیه ای کارگران ایران انتشار یافته اند، غالباً حول دوره پر رونق جنبش کارگری یعنی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۵ دور میزنند. برخی کارهای تاریخی در این زمینه، در آثار فرد هالیدی (۱۹۸۷)، ارواند آبراهامیان (۱۹۸۱ و ۱۹۸۲)، ویلیام فلور (۱۹۸۵)، حبیب لاجوردی (۱۹۸۵)، و نیز در اسناد جنبش کارگری که به همت خسرو شاکری منتشر گردیده، منعکس شده اند (۲). بررسی ما بناچار متکی بر اسناد تاریخ شفاهی است که نگارنده در سالهای ۶۰-۱۳۵۹ در ایران گردآوری کرده است (۳).

بگذارید بار دیگر سؤال اساسی را مطرح کنیم: گرچه نمیتوان منکر این شد که سازماندهی کارگری مستقل و آزاد از جانب دولت شاه مورد مخالفت قرار می گرفت، معذالک این پرسش مطرح میشود که چرا کارگران ایران نتوانستند اتحادیه های کارگری خود را مخفیانه، مانند کارگران کشورهای بلیوی، شیلی، رودزیای سالهای ۱۹۲۰ و یا فیلیپین تحت شرایط بسته سیاسی، بوجود آورند. ممکن است گفته شود که درجه سرکوب در ایران در دهه ۵۵-۱۳۴۵ بمراتب بالاتر و مکانیزم کنترل پیچیده تر از رژیم های دیکتاتوری کشورهای نامبرده بود. در این ارتباط لازم است که در بکار بردن واژه خفقان یا سرکوب (REPRESSION) دقت کافی بخرج دهیم. « دولت

کارگر تجربه بیافرینند. عامل چهارم، در ارتباط با ایدئولوژی کورپوراتیسم است. بطور کلی، کورپوراتیسم (corporatism) شکلی از استراتژی پوپولیستی است که در پیوند دادن سه نیروی کار، سرمایه، و دولت تلاش میکند، بطوریکه این سه نیرو در جهت بهبودی «میهن عزیز» صمیمانه با یکدیگر مشارکت بنمایند. کورپوراتیسم میتواند تحت هر دو شرایط سیاسی بسته و باز بعنوان یک ایدئولوژی مسلط ظاهر شود (مثلا در شکل اتحادیه های فاشیستی در آلمان نازی (F. NEUMANN, 1969)) و یا به شکل اتحادیه های کارگری کنونی در مکزیک (SPALDING, 1977). اهمیت کورپوراتیسم بعنوان یک عامل موثر در ذهنیت کارگران در آنجاست که تسلط ایدئولوژی کورپوراتیستی در بین نیروی کار به معنای همکاری آنان با دولت و کارفرمایان است. چنین همکاری یا حاصل فریب ایدئولوژیک کارگران است و یا محصول متقاعد شدن آنان به اینکه همکاری بیش از تعارض و اختلاف، نتیجه بخش است. در چنین وضعیتی استقلال کارگران (در معنی توانایی به مخالفت) معنی خود را از دست میدهد، چرا که پیش شرط مادیت یافتن آن (یعنی آگاهی به آن) طبق تعریف، غایب است. حداقل دو شرط اساسی جهت رشد ایدئولوژی کورپوراتیستی لازم است. در درجه نخست، احساسات شدید ناسیونالیستی در ارتباط با جنگ و یا تهدید خارجی. بطوریکه تعارضات طبقاتی در درون کشور تحت الشعاع یک تعارض شدیدتر بین «مردم» و قدرت خارجی قرار میگیرد (مانند کشورهای اروپایی در جنگ جهانی دوم). در عین حال، جنبش های پوپولیستی در دوره های ثبات شکل جدیدی از ناسیونالیسم را بوجود میاورند. در اینجا پوپولیسم، شعار وحدت مردم (به معنای دقیقتر سرمایه بومی و نیروی کار) با دولت علیه سرمایه خارجی و «امپریالیسم» را سر میدهد (مانند پوپولیسم پرون در آرژانتین، وارگاس در برزیل و نایره ره در تانزانیا). از سوی دیگر، کورپوراتیسم در رابطه است با شرایط مادی (اقتصادی) برای سازش طبقاتی. رونق اقتصادی و افزایش سطح زندگی کارگران میتواند موجب شکل گیری این اعتقاد گردد که مشارکت و سازش با سرمایه بیش از تخاصم، به سود کارگران تمام میشود.

توجه دقیق به نکات فوق نشان میدهد که بین شرایط سیاسی (آزاد یا تحت کنترل) و حرکات کارگری (سازمانیابی یا عدم سازمانیابی) نه یک رابطه الزامی بلاواسطه بلکه یک پیوند مشروط (contingent) وجود دارد. از

در این بین درجه موفقیت و یا شکست مبارزه جویی محیط کار و همینطور اتحادیه‌ی کارگری، چه در محیط سیاسی باز و چه تحت کنترل، تابعی است از چگونگی درک توده‌ی کارگران (و نه تنها «پیشرو») از اینگونه حرکات کارگری (چه در درون اتحادیه کارگری و چه حرکات خود بخودی). این درک توده‌ی کارگران خود حاصل بینش آنان نسبت به موقعیت خود در محیط صنعتی و در رابطه با کارفرما، و یا به عبارت دیگر حاصل «ذهنیت» آنان است. بنظر میرسد که ما ناخواسته وارد بحث مشهور و نه چندان آسان «آگاهی طبقه کارگر» شده ایم. کافی است متذکر شویم که ذهنیت توده‌های کارگران از عناصر اساسی تعیین کننده شکل و ماهیت مبارزه جویی محیط کار و اتحادیه کارگری است.

بنظر ما بطور مشخص چهار عامل در شکل بندی ذهنیت کارگری مؤثرند که خود در مرحله‌نهایی رابطه بین حرکات کارگری (در شکل مبارزه جویی محیط کار و اتحادیه‌ی کارگری) و شرایط سیاسی (باز و یا بسته) را تعیین میکند. در درجه اول باید از «آگاهی کارگری» نام برد. در اینجا ما به مفهوم خاصی نظر داریم که با مفاهیم آگاهی کارگران، آگاهی طبقاتی و غیره متفاوت است. مراد از «آگاهی طبقاتی» تعریفی است که جامعه شناس آمریکایی ر. سیمپسون ارائه میدهد و آن عبارت است از «هویت‌ها و تصورات اجتماعی کارگران که حاصل موقعیت آنان در نظام روابط کار بوده و ورای هویت‌های طایفه‌ای، قومی و دیگر نقش‌ها و بستگی‌های غیر حرفه‌ای می‌رود... کارگران آن را یا بصورت دسته جمعی و یا انفرادی نشان میدهند...» (SIMPSON AND SIMPSON، ۱۸۹۱، ص. IX). چنین مفهومی از آگاهی کارگری در عین حال نشان دهنده تغییراتی است که کارگران در طی فعالیت حرفه‌ای شان در محیط صنعتی و در رابطه با تعلقات، مسائل و الویت هایشان تجربه میکنند. عامل دوم، «درجه‌ی سنت سازمانگری» است. خاطرات و تجربیات کارگران با سابقه در امر سازماندهی، آنان را در برخورد با «فوت و فن بازی» در رابطه با سرمایه داران بویژه در شرایط سیاسی بسته مجهز میکند. عامل سوم، مربوط میشود به کیفیت «رهبری». مفهوم رهبری بحث لنین را توجیه میکند که به موجب آن به دلایل متعدد آگاهی عمومی کارگران همگون نیست. نتیجتاً، کارگران با سابقه و آگاه میتوانند با هدایت کردن ناراضیاتی‌های خود بخودی به حرکات کارگری منظم در واقع برای توده

استثنایی مبارزه در جهت بوجود آوردن تحول ساختی در جامعه را تشکیل میدهد. مورد اخیر را میتوان در اتحادیه هایی که دارای بینش سندیکالیستی هستند مشاهده نمود.

از جانب دیگر، مقصود ما از «مبارزه در محیط کار» آن دسته از تلاش های موقتی، نامنظم ولی در عین حال سازمان یافته بخشی و یا تمامی کارگران، در یک محیط کار است که در پی اهداف اتحادیه های کارگری هستند. حرکت هایی نظیر کارشکنی (سابوتاژ)، کم کاری، اعتصاب و غیره از این نوع محسوب میشوند. علت موقتی و نامنظم بودن اینگونه فعالیت های کارگری اینست که آنان یا بوسیله فشار سیاسی دولت متوقف میشوند، یا با تفرقه در میان خود کارگران تضعیف میگردند و یا بالاخره به محض دستیابی به اهداف خود، مانند اضافه دستمزد، متوقف میگردند. میتوان گفت که مبارزه در محیط کار مرحله ای در پس سازمانیابی اتحادیه ای است.

از مباحث فوق میتوان دو نکته را دریافت. نخست اینکه، فعالیت های متناوب و نامنظم محیط کار را بدون وجود یک اتحادیه کارگری تصور نمود. و دیگر آنکه، این دو شکل از مبارزه کارگری ممکن است در هر دو محیط سیاسی آزاد ویا کنترل شده مادیت یابند. در یک محیط سیاسی باز و آزاد مبارزه جویی میتواند (ولی نه لزوما) به یک اتحادیه ی کارگری پایدار تبدیل شود. در این شرایط اتحادیه کارگری نه تنها درگیر مبارزات اقتصادی، بلکه همچنین درگیر فعالیت در حوزه های اجتماعی، فرهنگی، محله ای و سیاسی میشوند. در چنین فضایی است که تماس بین کارگران بر مبنای یک فعالیت سازمان یافته میتواند تسریع شود. از جانب دیگر در یک فضای سیاسی بسته، مبارزه جویی در محیط کار ناچار است همچنان موقتی، زیرزمینی و مخفی باقی مانده و فعالیت های آن تنها حول مسائل محدود و آنی نظیر دستمزد و شرایط کاری دور بزند. بطریق اولی، درگیری های اتحادیه کارگری در یک فضای بسته سیاسی ناگزیر مخفی باقی مانده، عضویت و ارتباطات محدود و سازمان بوسیله کارگران مجرب و مبارز هماهنگ میشود. در اینجا این سلولهای هماهنگ کننده، حرکات کارگری و خواسته های منسجم و غیر منسجم توده کارگران را به حرکات منظم و هماهنگ تبدیل میکنند.

مستقل یک رابطه بلاواسطه است؟ و به عبارت مشخص تر آیا تنها در یک جو سیاسی آزاد سازمانیابی مستقل کارگری امکان پذیر است؟ ما تلاش می کنیم در این نوشتار دقیقاً پاسخگویی به چنین سؤالاتی برآییم.

از جانب دیگر در سطح تاریخی - تجربی بحث، سؤالاتی نظیر پرسش های زیرین مطرح اند: اگر چه نمیتوان منکر این شد که سازمانیابی آزاد و مستقل کارگری از جانب دولت در زمان شاه با محدودیت های جدی روبرو بود، مع هذا باید جستجو کرد که چرا نیروی کار صنعتی در ایران نتوانست خود را در خفا سازمان دهد؟ و چگونه کارگران صنعتی در کشور هایی نظیر رودزیا، بلیوی، و یا شیلی، که همانند ایران، کارگران تحت کنترل شدید سیاسی حاکمان شان قرار داشتند موفق به سازماندهی خود شدند. ثانیاً، چگونه میتوان توضیح داد که با وجود اینکه دیکتاتوری شاه در سالهای میانه دهه ی ۱۳۵۰ به اوج خود رسیده بود، ما شاهد مبارزه جوئی کارگران در صنایع کشور هستیم؟ نتیجه گیری مقاله بر آنست که فقدان سازمانیابی کارگران صنعتی ایران در این دهه را نمیتوان به سهولت تنها بدلیل کنترل سیاسی رژیم شاه توضیح داد، بلکه باید آن را در متن تحولات سریع اقتصادی و اجتماعی کشور در این دهه، و بطور مشخص با توجه به جریان 'انباشت شتابان سرمایه که در اوایل سالهای ۱۹۶۰ آغازید، ارزیابی نمود.

۲- کنترل سیاسی و سازمانیابی کارگری: برخی نکات نظری

چگونه میتوان رابطه ی بین کنترل سیاسی و مبارزات کارگری (صنفی و سیاسی) (مثلاً فعالیت کارگران برای تشکیل اتحادیه کارگری) را توضیح داد؟ آیا اعمال محدودیت های سیاسی از جانب دولت به تنهایی برای تبیین عدم سازمانیابی کارگران کافی است؟ در همین ابتدای کار شاید مفید باشد که بین دو مفهوم «اتحادیه گرایی» (labour unionism) و «مبارزه در محیط کار» (shop-floor activism) تمایز قائل شویم. منظور از «اتحادیه گرایی» عبارت از وحدت نسبتاً منظم بوده و اهداف مشترکی (بطور مثال، موقعیت اتحادیه های صنفی) را دنبال میکنند. اهداف اتحادیه های کارگری طیف وسیعی، شامل مبارزات تدافعی برای دستمزد و شرایط کار تا مبارزات تهاجمی مانند درخواست مشارکت در مدیریت سازمان کار، و در موارد

کنترل سیاسی و سازماندهی کارگری در ایران (۱۳۴۵-۵۵): یک بررسی مقدماتی

آصف بیات

۱- درآمد:

مباحث جاری در حول جنبش کارگری پیش از انقلاب بویژه در رابطه با دهه ۱۳۴۵-۱۳۵۵ بطور کلی در دو پیش فرض مد نظر عامه قرار دارد. اول اینکه کارگران صنعتی، بخصوص در صنعت نوین کارخانه ای، تلاشی در جهت سازماندهی خود در اتحادیه های کارگری نمودند، و دیگر آنکه فقدان سازماندهی کارگری ناشی از سیاست خفقان و دیکتاتوری در سالهای سلطنت شاه بوده است (۱).

در این مقاله، در ضمن یک بررسی مقدماتی، تلاش خواهیم کرد تا روشن نماییم که: الف) این پیش فرض ها نمایانگر بخشی از واقعیت می باشند، ب) این پیش فرض ها در عین حال تصویر نادرستی از موقعیت کارگران ایران در دهه ی ۱۳۴۵-۵۵ را ارائه میدهند، و بالاخره ج) باید بر ضرورت یک بررسی نوین در این زمینه می باید تاکید شود. امیدواریم که این نوشته، هر چند مقدماتی، بتواند برخی از نکات تاریک و ساده انگاشته شده در تاریخ معاصر طبقه ی کارگر ایران را روشن نماید.

در این مقاله تلاش شده است که نکات مورد بحث در دو سطح نظری و تاریخی مورد توجه قرار گیرند. در قلمرو تئوریک، پیوند بین شرایط سیاسی (آزاد یا محدود) از یکسو و مبارزه ی دموکراتیک، بخصوص مبارزه ی طبقه ی کارگر از سوی دیگر مورد بحث قرار میگیرد. پرسشی که در این رابطه مطرح میکنیم اینست که آیا رابطه ی بین کنترل سیاسی و فعالیت کارگری